

اطلاعات در بارہ شجرت دیگر خیر خراب نبرد و طبع

در مملکت حکومت دکن محمد زور

دوسرے سیم

اسنادی پیرامون

توطئہ رپودن و قتل سرسکرا افسار طوس

رئیس شہر بانی حکومت ملی



گردآورنده : محمد رحمان

قسمتی از وصیت امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) \*

"... و اعرض علیه اخبار الماضیین ، و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین ، و سرفی دیارهم و آثارهم فانظر فيما فعلوا ، و عما انقلوا ، و این حلوا و نزلوا ،... ثم ردهم اخر ذلك الى الاخذ بما عرفوا ، و الا مساك عمالم يكلفوا ، فان ابت نفسک ان تقبل ذلك دون ان تعلم کما علموا فلیکن طلبک ذلك بتفهم و تعلم ، لا بتورط الشبهات ، و علو الخصومات ،..."

"... و بما اخبار گذشتگان (چگونگی سرگذشتشان) آشنا کرده و بیادش آور آنچه به پیش از تو از پیشینیان رسیده است ، و در سراها و بازمانده‌ها و نشانه‌های ایشان گردش کن ، پس بسین چه کردند ، و از چه حائلی انتقال یافتند ، و کجا فرود آمده جا گرفتند... پس اگر نفس تو سر باز میزند از اینکه آنچه خویشاوندان تو بر آن گذشتند به‌دیرد بدون آنکه بداند همچنانکه آنان دانستند باید خواست تو در آن طلب فهم و تحصیل علم و دانایی باشد نه اینکه در شبهات افتاده در جدل و زد و خوردها فروری..."

اسنادی پرامون

# توطئه ربودن و قتل سرلشگر افشارطوس

رئیس شهربانی حکومت ملی به سال ۳۲

گردآورنده: محمد ترکمان

- اطلاعاتی دربارهٔ تشنجات و درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها  
در دوران حکومت دکتر محمد مصدق
- دفتر پنجم: توطئه ربودن و قتل افشارطوس
- گردآورنده: محمد ترکمان
- چاپ و صحافی ۱۲۸
- تیراژ / ۵۰۰۰ جلد
- چاپ اول — مرداد ۶۳

سرهنگ رستگار وکیل مدافع دکتر مظفر بقائی :

" این - بقائی - مرد عداکاری است مادامی که  
با مصدق بوده و به مجردی که دکتر مصدق از راه بر  
میگردد ایشان را او برمیگرداند و تمام بعثه‌ها را بنفع  
مقام سلطنت بخش بر آب میکنند . " \*  
دکتر مظفر بقائی :

" من با اعتراف تمام کسانی که وارد در حرایات  
سیاسی این چند سال اخیر بوده‌اند شخصا " یا با کمک  
همفکران و دوستان سه دفعه تاج و تخت این مملکت را  
از خطر سقوط حتمی نجات داده‌ام ، هیچکس منکر این  
مسئله نیست . . . " \*\*

حسین خطیبی در دادگاه تحدید نظر نقل افتارطوس :  
" دولت سابق مقاصدی علیه مقام سلطنت داشت  
و بدیهی است ملتی با سوابق تاریخ تمدن چند هزار  
ساله و با محبوبیتی که علیحضرت شاه دارند . . . .  
ملت نگذاشت دولت سابق بهدف برسد . " \*\*\*

" دکتر بقائی ، رهبر حزب کارگران ، ضروری

---

\* " حرایات مدافعان دکتر مظفر بقائی در دادگاه  
نظامی ( ۲ ) " ، از انتشارات : " حزب زحمتکشان ملت  
ایران " ، ص ۵۹ .

\*\* همانجا ، ص ۱۶۰

\*\*\* روزنامه " کیهان " ۹ دی ۱۳۳۲ ، شماره

تشخیص داده است که مطور آشکار علیه ایالات متحده آمریکا اظهار نظر کند . . .

آقای سیهیدی معتقد است که به نفع روابط حوضه بین ایران و آمریکا است که آمریکا هدف حمله فرارگیرد ، تا بدین ترتیب هرگونه امکان این که ایرانیان باور بکنند که ایالات متحده آمریکا پشتیبان حزب کارگران است رد شود ."

از گزارش سی . سی . فینچ ( وابسته کارگری سفارت آمریکا ) به ار . ان . ملیون ( دبیر اول سفارت )

"اسناد لانه جاسوسی" (ش ۲۳) صفحات : ۱۴۱ و ۱۴۲

"او (بقائی) مدعی است که با عزیمت انگلیسیها آمریکا فرصت خواهد داشت تا یک سیاست مستقل و روشن بینانه نغتنی برای ایران تهیه کند . او این موضوع را از لحاظ ناسیماست توزیع و پخش و به بازاررسانی نغت توصیف کرد . . ."

از گزارش ملاقات سی . سی . فینچ با مظفر بقائی بتحریر : دبیر اول سفارت ، "اسناد لانه جاسوسی" (ش ۲۳) صفحات : ۱۵۱ و ۱۵۲

"بقائی حاه طلب ، هدفش را بر روی کمتر از نخست وزیری تنظیم نکرده است ."

اسناد لانه جاسوسی (ش ۲۳) صفحه ۱۶۶ .

## بسم الله الرحمن الرحيم

در دفترهای ۱ ، ۲ ، ۳ و ۴ این "مجموعه" ، به توضیح برخوردار  
جریانات:

۱ - سیاست انگلستان که مدت ۱۵۰ سال در این مملکت حکمفرما و  
خط دهنده بوده ، و دربار منعمش از آن سیاست و نیروهای وابسته به آن ،  
۲ - جریان چپ نما برهبری حزب توده مجری سیاست روسیه شوروی  
و . . . .

۳ - خط فکری ای که بدون ارتباط مستقیم با خطوط یاد شده در فوق ،  
بدلیل ساده اندیشی و برخورد سطحی و شکلی با مسائل ، دشمنان نهضت  
ملی از طریق عوامل نفوذی خود با آنها خط داده و آنان را در مقابل نهضت  
قرار میدادند ،

از زبان اسناد و مدارک ، برداشتیم .

دفتر پنجم : که اینک مقابل شما قرار دارد ، به "توطئه ربودن و قتل  
تیمسار افشار طوس" ، رئیس شهربانی دولت ملی دکتر محمد مصدق جهت -  
سقوط آن دولت ، اختصاص داده شده است .

سرسختی دکتر مصدق در دفاع از استقلال ایران و عدم انعطافش در  
مقابل سیاست آمریکا و برنامہ پیشنها دی بانک بین المللی ، آمریکا و هواداران  
داخلی او را که تا مدتی پسرار ملی شدن صنعت نفت ، با امید ، تضعیف رقیب  
انگلیسی و سهمین شدن در غارت منابع نفتی و داشتن نقش فعالتری در ایران در

جهت اهداف خود، از نهضت پشتیبانی مینمودند را در صف مخالفین نهضت قرار داد.

ادامه قطع نفت بسوی انگلستان، سیر نزولی ورود کالاهای غربی، محدود ساختن قدرت شاه و خانواده سلطنتی، اخراج افسران وابسته از قوای نظامی و انتظامی، پاکسازی ادارات، اتخاذ تصمیماتی بنفع روستا، بیان و علیه بزرگ مالکین ارضی و ... و پشتیبانی از نهضت‌های آزادبخش و ... مبارزه مخالفان نهضت ملی را پس از پیروزی قیام سی‌ام تیر ۳۱، وارد مرحلهٔ نوینی ساخت.

در این مرحله، برخی عوامل نفوذی مرتبط با دربار و سفارت آمریکا و عناصر قدرت‌طلب و ... از صفوف نهضت خارج و ملنا " در کنار مخالفین قرار گرفتند.

جریان فوق، پس از شکست در توطئه ۹ اسفند ۳۱، جهت سقوط دولت دکتر مصدق، طرح ربودن چندتن از چهره‌های مؤثر نهضت را ریخته و نقشه فوق‌الربا بودن تیمسار افشار طوس که منجر به شهادت او گردید، به مرحلهٔ اجرا درآورد.

آنچه مادر این دفتر گردآورده‌ایم، مجموعه‌ای از اسناد و اخباری است که خواننده‌ها، در چند و چون واقعه، انگیزه‌ها، عاملین و اهداف آنان از این عمل، قرار می‌دهد.

در جریان توطئه ربودن و قتل افشار طوس، افزون بر مشاهده دست سیاست خارجی، دربار، امرای نظامی اخراجی از نیروهای مسلح و ... با عناصر دیگری پروبر و میثوبیم که قبلاً در صفوف نهضت ملی قرار داشتند، که در راس آنان از مظفر بقاشی میتوان نام برد.

بررسی این نکته که فردی همچون بقاشی، مدعی دفاع از نهضت ملی، چگونه در کنار جریانات و عناصر ضد نهضت قرار میگردد و دست بتوطئه و واژگونی و سقوط دولت ملی میبازد، خالی از عبرت و پند آموزی نیست.

بقاشی که بدلیل انحرافات بینشی و خصمیت‌های منفی، زمینه مناسبی



برای افتادن در دام مخالفین نهضت را داشت، آنچنان که گذشت زمان اشبات کرد، انگیزه اصلی او از شرکت در نهضت، ارضای حسن قدرت طلبی و دست یافتن به پست نخست وزیری بوده است.\*

✽ در مطالعه احوال بقائی، آرزوی او بجهت دست یابی به پست نخست وزیری بر هر پژوهشگری آشکار میگردد.

در این ارتباط، خالی از فائده نیست به خاطره‌ای که یکی از بازپرسان پرونده "قیام ملی سی ام شهر ۳۱" برای راقم نقل کرد اشاره‌ای گردد. آقای عالمی نقل میکند:

"من بدلیل شرکت در "کمیته تحقیق" با بقائی که در رأس کمیته قرار داشت، در ارتباط و از سوی دیگر با آیت الله کاشانی نیز مربوط بودم. روزی بقائی از من درخواست نمود بهنگامی که آیت الله را ملاقات میکنم از کوششهای او در "کمیته تحقیق" دگری بمیان آورده، و از ایشان بخواهم که او را تشویق نمایند.

ناقل ادامه میدهد: شنیدن این درخواست توسط بقائی، برای من نامفهوم و کودکانه بود، و از خود میپرسیدیم، با موقعیتی که او دارد چه نیازی به تشویق و اندیشیدن به این نوع مسائل میباشد؟

علیرغم عدم درک انگیزه بقائی از این درخواست، روزی که آیت الله را ملاقات کردم، از زحمات بقائی "در کمیته تحقیق" یاد کرده و درخواست تشویق او را نمودم.

در دیدار بعدی با بقائی، او بی‌اخته و مرا در آغوش گرفت و تشکر نمود و گفت:

"در گامیته من، پست وزارت دادگستری از آن شما خواهد بود. و من در آن لحظه بود که بی‌باکانه درخواست او بردم و متوجه ندیدم

و در زمانیکه دکتر مصدق پس از سی ام تیر ۳۱ در مقابلها توقعات آمریکا و بانک بین المللی و سیاست داره ۶ بود چه جاری کشور بدون استکاء بدرآمدهای نفتی و مبارزه باشاه و دربار او ، و عوامل فاسد و وابسته نیروهای مسلح و . . . سرسختی نشان میداد ، بقایای کوشش داشت تا خود را بعنوان نیروی حانشین قابل اعتماد و اطمینان آمریکا ، شاه ، ارتش و . . . معرفی کند ، و در راه کسب این اعتماد و اطمینان تا آنجا پیش رفت که طراح اصلی ربودن و قتل افشارطوس گردید ، \*

بقیه پاورقی از صفحه قبل

که برای نخست وزیری تلاش میکند .

پایان " نخل قول "

حاج سوسان آمریکائی که باعتراف " اسناد لانه جاسوسی شماره ۲۳ " ،

از سال ۱۳۲۸ بقایای با آنان در تماس بوده است ، نیز اذعان دارند که او در پی تحقق بخشیدن بارزوی همیشگیش " نخست وزیری " میباشد .

\* در حوادث پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ، با

نمونه های متعددی از این نوع قدرت طلبیها روبرو میشویم ، که برای ارضای هواهای

نفسانی خود ، دست با اعمال ضد اخلاقی ، ضد اسلامی و ضد سبهنی ، بازیده

و برای دست یابی به دستمالی خیالی و موهوم ، فیصربه ای را با تنش کشیده اند .

اینان در راه رسیدن به قدرت ، تداوم و توسعه و گسترش آن ، در

دامن امپریالیسم افتاده و با ضد انقلاب و صدام متجاوز عامل امپریالیسم ،

بوحدت رسیده اند .

بنی صدر و رجوی نمونه های روشنی از این نوع عناصر میباشد .

آنان که سالها بقایای را بدلیل خیانتش بدنهضت ملی ، بحق لعن و نفرین

میکردند ، خود در راه رسیدن به قدرت و گسترش و توسعه آن ، راه بقایای را

طی نمودند ، و دست به مخالفت و مبارزه با ناخدای انقلاب که هدایت گشتی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

انقلاب را در دریائی متلاطم عهده دار است زدند ، شخصیتها و چهره های ضد آمریکائی و طرفدار مستضعفین خط امام را ترور کردند ، شهدای محرابی را به شهادت رساندند ، که قادر به سیج نوده ها در مبارزه ضد امپریالیستی بودند . در مقابل نوده های ضد آمریکائی ، ضد سلطنت و ضد اسرائیلی مسلحانه ایستادند ، بدامان امپریالیستهای غربی پناهنده شدند و با ضد انقلاب و صدام متجاوز ، قاتلین فرزندان این مرز و بوم ، پیمان همکاری امضا نمودند .

رجوی با پیروی از مشی حزب نوده در سالهای ۳۰ تا ۳۲ ، نیروی بخشی از جوانان حق طلب را که میتوانستند در خدمت انقلاب فرار گیرند با نعراف کشیده و از این راه ، آب به آسیاب امپریالیسم و ضد انقلاب ریخت .

رجوی با دست یازیدن با اعمال فوق ، امید آن داشت و دارد که مشکلات جمهوری اسلامی نوپارا افزایش ، زمینه فعالیت اقشار و عناصر کم صلاحیت ، تنگ نظر ، طرفدار اعمال خشونت نسبت به مردم ، بی تفاوت و با مخالف عملی شعارهای اساسی انقلاب اسلامی : استقلال ، آزادی ، جمهوری اسلامی ، و حامیان مناسبات غیر توحیدی در زمینه اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی و عناصر متهنک و جهال متنسک و مارک زن و ... را در حاکمیت گسترش ، و بدین طریق ناراضیاتی ها را توسعه و زمینه ساز سقوط جمهوری اسلامی به توهم دست یابی بقدرت و ارضای هواهای نفسانی خود گردد .

خط فوق از طرح تضاد اصلی جامعه امپریالیسم ، طفره و با طرح تضادهای کاذب ، نیروهای صادقی و مردمی را از وحدت بر حول محورهای وحدت بخش سبیرا کند .

وظیفه عناصر و نیروهای حق طلب است که با برخورد اصولی به مسائل ، نیروها و اقشار ، در حول محورهای اصولی استقلال ، آزادی و جمهوری اسلامی که زمینه عینی آن ، مبارزه با وابستگی و حرکت در جهت استقلال و خود بقیه پاورقی در صفحه بعد

تذکر چند نکته در ارتباط با مطالب این دفتر:

- ۱ - سرلشکر افشار طوس در تاریخ ۱ بهمن ۱۳۳۱ بریاست شهربانی منصوب و تا تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ ( هنگام ربوده شدن ) ، نقشی اساسی در خنثی سازی توطئه های مخالفین نهضت ایفا نمود .
- ۲ - افشار طوس با اتفاق جمعی دیگر از افسران طرفدار نهضت ، گروهی بنام " افسران ملی " ، در سال ۱۳۳۱ تشکیل دادند که بقائمی نیز در جلسات اولیه آن شرکت و سپس حسین خطیبی را بعنوان جانشین خود در این گروه معرفی نمود .
- ۳ - حسین خطیبی در سالهای ۲۳ و ۱۳۲۴ ، عضو شورای متحده مرکزی حزب توده ، و پس از انشعاب ، هنگام تاسیس حزب زحمتکشان به همکاری با آن حزب پرداخته و مقالاتی نیز از او در روزنامه شاهد ( نشریه ارگان حزب ) منتشر شده است .
- از منزل حسین خطیبی بهنگام دستگیری عکسهای متعددی از او با شاه و سایر اعضای خانواده سلطنتی بدست آمد که نشانگر ارتباط نزدیک او با دربار بود .
- ۴ - علت رفتن افشار طوس بمنزل حسین خطیبی ، گوشش جهت التیام روابط بقائمی با دکتر مصدق بوده و شاه نیز در ضرورت انجام این ملاقات ، چندین بار به افشار طوس تاکید و سفارش نموده است .
- ۵ - با توجه به اینکه اداره آگاهی تحت اختیار عوامل دربار بوده ، دکتر مصدق به وزیر کشور میگوید :

بقیه پاورقی از صفحه قبل

گفائی در تمامی زمینه ها ، احترام و دفاع از آزادی های فردی و اجتماعی مشروع و پیش بینی شده در قانون اساسی و حرکت در طریق از میان بردن اختلافات فاحش طبقاتی و پیاده کردن قسط الهی در جامعه میباشد ، از سقوط در دام جریانهای ضد انقلابی وابسته ، قدرت طلب و . . . . . برهیز نمایند .

امید آنکه ، دفتر حاضر در طریق فوق مفید افتد .

" اگر ما منتظر باشیم عواملی که قسلا" در شهر بانی شاه بوده اند رد پای افشار طوس را کشف کنند ، علاوه بر اینکه او را پیدا نمی کنند خودمان را هم میدردند ، عدم موفقیت ما در دست یابی ، به محل اختفای رئیس کل شهر بانی خطرات بزرگی دارد ، در درجه اول ، این خطرات دولت را تهدید میکند ، بروید همه افراد ، افسران و مامورینی را که مسئله ربودن افشار طوس را تعقیب میکنند عوض کنید ، و افسرانی مطمئن ، و طرفدار نهضت ملی را بجای آنان بگذارید و تشویقشان نمائید شب و روز کار کنند و افشار طوس را بیابند ."

دکتر صدیقی از نزد دکتر مصدق به شهر بانی می رود و اسناد میز و کیف افشار طوس را بازدید کرده و در یادداشتی چندین میخواند :

" اداره کار آگاهی آلتی است برای بگرو به بند مردم بدستور دربار ، کارکنان آن همه عمده عذاب هستند و رئیس مستقما" با شاه ارتباط دارد ، اینجا پایگاه نفوذ اردشیر زاهدی و نوابندگان مخالف دولت است . اغلب افسران بازنشسته که کوس مخالفت یا مصدق میزنند ، بدستور اعلیحضرت از این اداره حقوق ماهانه میگیرند ، این اداره خطرناک باید زیر و رو شود ، برای ریاست اداره کار آگاهی ، سرهنگ نادری که او را خوب می شناسم شایسته است ."

دکتر صدیقی پس از مطالعه یادداشت ، سرهنگ نادری را احضار و یادداشت افشار طوس را با او نشان داده و همانجا حکم ریاست کار آگاهی شهر بانی کل کشور را بنامش صادر میکند ."

موفقیت های حاصله نیز در ارتباط با همین حسن انتخاب بوده است .

۶ پس از افشای نقش شاه در این واقعه ، دکتر مصدق طی پیامی شاه را تهدید به افشاکاری و استعفا میکند ، شاه وحشت زده ، پیام میدهد که اعضای خانواده سلطنتی را که مخالفین در ارتباطند از ایران اخراج و خود نیز بمسافرت خواهد رفت ، و یابک عقب نشینی تاکتیکی ، حسین علا" وزیر دربار را تغییر و ابوالقاسم امینی را بجای او منصوب میکند ، تا "حسن نیت" خود را اثبات کرده باشد .

۷- با اعمال نفوذ و . . . که انجام میگیرد، آنچنان که در خاطرات آقای دکتر شایانفر دیده میشود، پرونده در اختیار کسانی قرار میگیرد که از صدور کیفرخواست تا نزدیکیهای کودتا خودداری میکنند.

۸- از عاملین قتل افشارطوس که پس از کودتای ننگین آمریکائی انگلیسی ۲۸ مرداد ۳۲، تحت حمایت همه جانبه شاه قرار میگیرند، تا آنجا که "گردآورنده" تحقیق نموده است، پس از پیروزی انقلاب اسلامی دونفر با ساسی فریدون بلوچ قرائی\* و تهمسار علی اصفهانی، دستگیر میشوند که بنویسه کیهان تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۰، نفر دوم بجرم شرکت در قتل افشارطوس اعدام گردیده است.

۹- امید آنکه کسانی که در جریان کشف واقعه، حضور داشته اند و در حیات میباشند، اطلاعات خود را منتشر سازند تا نواقص این دفتر برطرف گردد.

۱۰- منابع گردآورنده در تنظیم این دفتر، روزنامه های باختر - امروز، کیهان، اطلاعات و . . . آن دوران بوده است.

(من الله التوفیق و علیه التکلان)

\* سرگرد بازنشسته بلوچ قرائی، پس از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷، بجرم شرکت در قتل افشارطوس توسط کمیته انقلاب اسلامی تربیت حیدریه دستگیر و بتهران اعزام میشود نامبرده متأسفانه پس از مدت کوتاهی از زندان آزاد میگردد.

لازم بتذکر است که نامبرده از اعضای حزب بیگانه ساخته بهائیت میباشد و دختر او "ژیلا بلوچ قرائی" بجرم منبع ساواک بودن و عضویت در حزب مذکور از مجتمع فنی مدیریت دانشگاه شهید بهشتی (ملی)، اخراج گردیده است.

### صورت جلسه کشف محل جنازه تیمسار افشار طوس

با کسب اطلاع از شوهر تیمسار سررتیب مزینی درباره محل اختفای تیمسار افشار طوس اینجانب بمعیت سرهنگ ۲ نادری و راننده و حاجی بابا کارمند اداره کارآگاهی و سه نفر سرباز بمعیت دو نفر از افسران فرماندار نظامی امضاء کنندگان زیر:

روز شنبه ۳۲/۲/۵ بده اسگرد آباد که مالک آن آقای امیر علائی میباشد رفته با گرفتار کردن عباس کدخدای ده مزبور روشن شد که تیمسار افشار طوس را روز چهار شنبه ۳۲/۲/۲ بقتل رسانیده اند جریان را بلافاصله بوسیله سرهنگ نادری بتهران اطلاع و بمعیت دو نفر از افسران فرماندار نظامی و چند نفر سرباز و کدخدای ده بنام عباس بکوههای تلو رفته پس از یکساعت راه پیمائی برابر نشانی عباس کدخدا جای دفن را نیش نموده بمعض اینکه سربازان به کمربند مرحوم افشار طوس برخوردند اینجانب با روشن کردن کمربت و دیدن قلاب کمربند و طنابهاییکه بدور او پیچیده بودند به هویت مقتول خاطر جمع شده و از بقیه نیش خودداری و با گماردن مأمورین جهت نگهبانی محل مزبور بشهر مراجعه و مراتب را بفرماندار نظامی شفاها" گزارش دادم.

رئیس نجس رکن ۲ ستاد ارتش                      رئیس اداره کارآگاهی شهرستانی

سرهنگ ستاد سرشته                                      سرهنگ ۲ نادری

حسین حاجی بابا پاسیان درجه ۱





## خلاصه اظهارات و اعترافات صریح سرتیپ زاهدی بخط

خود و بدین مضمون :

حسین خطیبی که از دوستان صمیمی و عوامل مهم دکتر بقائی بشمار میرود با کلیه مقامات کشور مربوط بوده و حتی از کلیه دستگاههای انتظامی اطلاعات کافی داشت از جزئیات جریانات نقل و انتقال ارتش و شهرستانی و دستوراتی که صادر میشده در همان روز یا خیر میشده است ، این شخص بطور قطع برای پیشرفت مقاصد حزبی و یا دولتی با بقائی سعی میکرده با مخالفین دولت مربوط شود از آنجمله با اینجانب نیز ارتباط پیدا کرد و چندین جلسه عده‌ای از افسران باز نشسته را در سال قبل بعزل خود دعوت کرد و در اطراف باز نشسته شدن افسران مذاکره بعمل آمد بعد دیگر حسین خطیبی را ندیدم و چند مرتبه هم تلفون کرد و در مذاکره تلفنی از اقدامات شدید دولت صحبت میکرد و در اواخر فروردین امسال با تلفون اطلاع داد که اگر بخواهیم سران را برپائیم چطور است و من چون از این صحبت چیزی نفهمیدم بعزل او رفتم و در اطراف دکتر بقائی و از کارهای دولت و اینکه خیال بگیر و بپند دارد صحبت کرد و گفت اگر یکی از اینها مثلا " افشار طوس را بیاوریم و چند روزی مخفی کنیم مسلم اوضاع برمیگردد و بجای افشار طوس سرتیپ دفتری را تعیین خواهند کرد و اگر اینکار بمرحله اجراء در نیاید آقایان دیگر مثلا " رئیس ستاد ( رباحی ) و سایر قسم خورده ها ، چون جانشین افشار طوس را هم معین کرده بود با اطلاعات عمیق و دقیقی که همواره

از دستگاه دولتی داشت برای من روشن شد که حتماً یک نقشه‌هایی در کار است که این شخص با خبر است موضوع را با سایر رفقا و آقایان دکتر منزه و تیمسار سرتیپ مزینی - تیمسار پایندر باشد، در میان گذاشتم و خود خطیبی را با حضور آقایان در منزلش ملاقات کردیم عین این جریانات را برای آقایان هم شرح داد و گفت برای چند روز دیگر با او وقت ملاقات گذاشتیم و آدرس داد روبروی پمپ بنزین چون میدانستیم روبروی منزل منزه است قرار گذاشتیم آنجا او را ملاقات کنیم که صحت و سقم ارتباط نزدیک او با مرحوم افشار طوس معلوم شود. اتفاقاً قبل از ساعت سه در همان حدود ساعت ۲ بعد از ظهر خطیبی بمنزل دکتر منزه آمد و چون نزدیک ساعت سه رفت و اتومبیل مرحوم افشار طوس هم رسید بان منزل برای ملاقات رفت بنده و دوستانم از عملیات او بکلی درحیثیت بودیم خلاصه او را دیگر ندیدیم و باز تلفونا شب دیگری را تعیین کرد رفتیم بمنزل او و آنشب مرحوم افشار طوس معذرت خواست. در تمام این جریانات که با او ملاقات میشد صحبت از نخست وزیر بقالی و چون منم حضور داشتم از نخست وزیر سرلشگر زاهدی هم میکرد باری چون موضوع اختفا رئیس شهرهانی و فیصل دادن کار دولت بود همقطاران ما رضایت دادند که اینکار صورت بگیرد ولی در منزل خود خطیبی که نقشه دیگری درپیش نباشد تا اینکه روز دوشنبه وسائل اینکار فراهم شد و بوسیلهٔ چند نفری که از طرف جمعیت انتخاب شده بودند در آن شب منزل خطیبی ربوده شد ولی تمام عملیات خارج از منزل برای خلوت نگاه داشتن خیابان و اغفال مأمورین شهرهانی تمام برعهدهٔ خطیبی بود که همواره با تلفون با آنها ارتباط داشت و در ملاقاتهایی که بنده و همقطارانم در منزل خطیبی داشتیم دائم گوشی تلفن بدست او بود و با اشخاص از این قبیل رمزها داشت.

بنده شخصاً و در هیچ عملی در منزل خطیبی رلی نداشتم پس از اینکه او را بستند و به نقطه که قبلاً از طرف تیمسار مزینی تعیین

شده بود بردند و بوسیله اسب و با کمک عباس نامی نوکر امیر علائی و سرگرد بلوچ و شخص دیگری بنام افشار قاسملو به محل تعیین شده بردند). سرتیپ زاهدی در پاسخ سئوال بازجویی دایر باینکه جریان امور از روز دوشنبه ۳۱/۱/۳۲ تا موقع قتل افشار طوس مشروحاً بنویسد چنین مینویسد:

( در ساعت ۷ بعد از ظهر جریان نبود جز اینکه خطیبی با حالت و ژستی که مخصوص خودش است مشغول تنظیم اطاقها بود و دیگر در سالن اجازه دخول بکسی نمیداد که مبادا بوی سیگار و غیره بماند و چون حالتیهای خاصی بخود میگرفت کم کم این تردید در بنده و همقطارانم حاصل شد که این شاید دامی برای ما طرح نکرده باشد بالاخره ساعت ۹ رسید و هنوز مرحوم افشار طوس نیامده بود که بعد رسید همقطاران من در راهروئی بدون صدا روی زمین نشسته بودیم و اشخاص که باید او را بگویند در اطاق مجاور و قرار خطیبی بر این بود که هنگام ورود اشخاص و بستن مرحوم افشار طوس به پیشخدمت خود بگوید آقای بقائی تشریف آوردند بروید راهنمایی کنید و او هم بیاید بآنها تیکه در اطاق مجاور هستند اشاره کند وارد شوند اشخاصی که برای بستن انتخاب شده بودند یک جوان پهلوان، سرگرد بلوچ، یک نفر که منسوب بلوچ بود یک نفر که نوکر او بود و افشار نام که اینها در بستن شرکت کردند.

پس از اینکه کار بستن او تمام شد خطیبی با یک حالت اضطراب دائم میگفت زود خارج کنید و نوشتجات مرحوم افشار طوس را گرفت و می گفت از خیابان مطمئن باشید، پهلوان و دو نفر دیگر بسته را بداخل اتومبیل گذاشتند بلوچ و نوکرش و افشار نام در اتومبیل قرار گرفته حرکت کردند بنده هم با همقطاران به محلی که تعیین کرده بودند رفتیم و بشرحی که در صفحه قبل ذکر شده است مرحوم افشار طوس را با اسب به نقطه ای که معین کرده بودند بردند. راجع به قتل مرحوم افشار طوس به هیچوجه طرح و نقشه برای قتل آن مرحوم در بین نبوده بلکه با اظهارات

صریح خطیبی و اطلاعاتیکه میداد میگفت فردا این موضوع را من بوسیله رادیوهای خارجی و عواملی که در دست دارم بدینا اطلاع میدهم و سرتیپ دفتری برای ریاست شهرستانی تعیین میشود و ایشان را بخودتان تحویل میدهم که محاکمه شوند حتی اگر این اظهارات خطیبی نبود و آن تردستی و شهادی‌هایی که بکار میزد و بطور کلی تمام ما را مسحور کارهای خارق‌العاده خود کرده بود ما تصور میکردیم ایشان اساساً بقدری وارد سیاست کلی کشور است که با ره‌بودن مرحوم افشار طوس در واقع فقط نظریات او عملی میشود.

فردا خبری از اطلاعات خطیبی نشد و صبح زود هم از نقطه‌ای به سرتیپ مزینی تلفن کرده بود و دیگر ارتباط تلفونی با کسی نداشت بعد بوسیله تلفن اطلاع داده بود که در منزل بقائی با او ملاقات شود. بنده هم باتفاق همکارانم رفتیم شرح مبسوطی از یادداشتهای جیب مرحوم افشار طوس داد که تمام شماها را خیال داشتند ترور کنند و یک کودتایی بنمایند و مامورین کارآگاهی را برای ترور کردن سرلشگر زاهدی و بقائی گمارده است مامورینی که درب منزل حائری زاده و کاشانی و سایر نمایندگان گذارده اند معلوم و روشن و در یادداشتهای هست آقای جهانگیر تفضلی ماهی هزار تومان از شهرستانی پول میگرفته و از این مقولات بسیار ولی همینکه یادداشت‌ها از او مطالبه شد گفت نزد بقائی در محلی محفوظ است.

مدت توقف ما در منزل بقائی بطول انجامید تا ایشان آمدند و نهار هم با ایشان صرف شد ولی قبل از اینکه برای نهار برویم و قبل از ورود آقای بقائی خطیبی میگفت عقیده آقای بقائی این است که اگر محبوس‌شما فرار کند و یا تیر بزنند خیلی بمورد است زیرا این شخص اگر برگردد و این نقشه‌هایی که داشته‌اند عملی کند دیگر هیچکدام با باقی نخواهیم ماند و مخالفی برای دولت نمی‌ماند البته خطیبی چون کثرت ملاحظه مرا به تیمسار سرلشگر زاهدی میدانست همواره سعی میکرد

اوضاع و احوال را بزبان ایشان تشریح کند که احساسات مرا بیشتر  
تتحریک کند و مرا وادار بانجام نقشه‌های خود بنماید.

پس از اینکه برای لحظه‌ای از اطاق خارج شد بعنوان اینکه آقای  
بغائی او را باطانی که ما بودیم هدایت نماید بنده با دوستانم مذاکره  
کردیم که این مرد شاید بالاخره کار خود را کرد ما و جمعی از دوستان  
مارا دچار سرنوشت شومی نمود.

پس از اینکه بغائی باطاق آمد دکتر منزله برای اینکه بطور قطع  
رای او و سایرین مسلم شود این نقشه مربوط بخود آقایان است سؤال  
کرد عقیده شما براین است که اگر این آقا خواست فرار کند بزندش  
پس از تأشید مطلب و اظهار بیاناتی در مورد نقشه‌های خطرناک دولت و  
مرحوم افشار طوسی همقطاران ما را ترفیب کرد، سپس باطاق نهار رفتیم  
ضمن نهار دستوراتی به خطیبی دادند که همین عصر بلکه از صبح حق  
بود شما در منزلتان باشید بی جهت اینجا مانده‌اید بروید و اگر هم  
دستگیر شدید بکلی آمدن رئیس شهربانی را بمنزل انکار کنید و منبهم  
بعداً بمنزل شما خواهم آمد و باید هر چه زودتر اینکار تمام شود.

پس از صرف نهار رفتیم بمنزل تیمسار مزینی و درحوالی ساعت  
۷ با اتومبیل خود بمحل رفته و تیمسار منزله و تیمسار بایندر هم با  
اتومبیل منزله بعداً رفتند که او را برگردانند - بعد سرتیپ زاهدی  
می‌نویسد:

جزئیات اظهارات و صحبت‌هایی که با بغائی شد شاید بطور دقیق  
السامه بخاطرم نیاید و اگر اینجانب کم و کسری بنویسم شاید سایر  
همقطاران مشروحتر بنویسند در هر صورت چون خطیبی قبل از آمدن  
بغائی اظهار کرده بود بمنظرم اینطور رسید که اگر زندانی شما بخواهد  
فرار کند باید با تیرزد یک مرتبه همگی تعجب کردیم و پرسیدیم  
چطور مگر سقوط دولت و تعیین رئیس شهربانی جدید (سرتیپ دفتری)  
صورت عمل بخود نمی‌گیرد اظهار داشت متأسفانه فعلاً اینکار صورت

نگرفت و این شخص چون قصد از بین بردن همه ما را داشته بهتر که از بین برود و عکس‌العملی که اینکار از لحاظ سیاست کلی کشور نمود بالاخره به سقوط دولت منجر میشود چون هیچیک از همقطاران ما قصد چنین عملی را نداشتیم و منظور این بود که با تعیین رئیس شهربانی جدید که مورد نظر بقائی و خطیبی است او را تحویل بدهیم یکمرتبه حالت بهت و تعجبی به همگی دست داد و منتظر نشستیم تا بقائی بیاید و با او در این زمینه مذاکره شود بقائی مقداری از ظهر گذشته بود که آمد ولی باطابق نیامد پس از ربع ساعت خطیبی رفت که او را بسالون هدایت کند که مذاکرات فوقی بین بنده و همقطارانم صورت گرفت و پس از آمدن بقائی و دست دادن با همه از جریانات وضع دولت و اثر این خبر در دنیا صحبت کرد و چون ما میخواستیم بدانیم که در این تصمیم از بین بردن مرحوم افشار طوس جدا" او دخیل است دگتر منزله موضوع را بمیان کشید و همان مطلب خطیبی را تکرار کرد که اگر زندانی فرار کرد او را با تیغ بزنند ایشان تأیید کردند و در دنباله از نقشه‌های خطرناک آنها شمه‌ای گذشت، اظهار نمود اصولاً "آدم بدقلبی بود نباید باین قبیل اشخاص ترحم داشت سپس به ناهار خوری رفتیم و در آنجا آقای بقائی خطیبی را ملاصت میکردند که شما بی جهت منزل خود را ترک گفتید می‌ماندید شما را میبردند بعد انکار میکردید آمدن او را به آنجا، تازه چند روزی هم شما را نگاه میداشتند اهمیتی نداشت و مثال برای بازداشتنهای خودشان زدند که وقتی ما را گرفتند مکی فرار کرده بود او را تشویق کردیم بیاید در بازداشت و اهمیت ندهد و تصمیم گرفتند خطیبی برود منزل و بعداً" هم ایشان بروند برای احوال‌پرسی او و پس از رفتن ما از منزل بقائی که قطعاً" برنامه خودشان را عملی کرده‌اند، باز سرتیپ زاهدی مینویسد:

بطوری که اشاره شد خطیبی و بقائی بقدری از یادداشتنهای جیب مرحوم افشار طوس نکات خطرناک و ارباب آوری برای ما تعریف کردند

که رعب انجام نقشه‌های رئیس شهربانی خود بیشتر ما و همقطاران ما را مضطرب و پریشان نموده بود پس از رسیدن بمنزل تیمسار مزینی وقتی نشستیم دیدیم دامی است که این دو نفر برای ما انداخته‌اند و گرفتار شده‌ایم و با ترتیبی که گفتند نقشه‌های شومی را طرح کرده‌اند بالاخره تصمیم براین شد تیمسار مزینی در حدود ساعت ۷ یا  $7\frac{1}{4}$  بروند در محل که دستورات کار را به محافظین مرحوم افشار طوس بدهند تیمسار مزینه و تیمسار بایندر هم با اتومبیل تیمسار مزینه و راننده مزینی در حدود ساعت ۱۵ شب در محل باشند که ایشان را برگردانند بنده هم در حدود ساعت  $7\frac{1}{4}$  از آقایان جدا شدم و رفته منزل یکی از بستگان دیگر از فردا صبح اطلاعی جز دستگیری تیمسار مزینی و تیمسار مزینه از جریان کار بدست نیاوردم و از دستورات بعدی بی اطلاع هستم بالاخره تیمسار مزینی قرار شد بروند در محل و بمحافظین دستور از بین بردن افشار طوس را بدهند.





## خلاصه اظهارات و اعترافات صریح سرتیب بایندر بخط خودش

ابتدای آشنائی با دکتر بغائی و خطیبی تقریباً " در سه یا چهار ماه پیش بود و چند جلسه با آقایان بودیم که تمام مذاکرات هم روی بازنستگی افسران و حتی یک مرتبه هم راجع به بودجه وزارت دفاع ملی بود بعد هم تا مدتی آقای خطیبی را ندیده بودم تا تقریباً " بیست روز پیش بیشتر یا کمتر که مجدداً " در منزل خطیبی ملاقات شد و چهار نفر بودیم ( بنده و زاهدی و خطیبی و مزینی و منزله ) که با خطیبی ملاقات کردیم که او پیشنهاد کرد برای تضعیف و ترساندن دولت چند نفر از سران را برباییم و مخفی کنیم ضمن صحبت مذاکره شد که چگونه ممکن است اشخاصی را تنها گیر آورد و خطیبی گفت من وسیله دارم و با سرتیب افشار طوس مربوطم نهایت اعتماد را بمن دارد بطوری که هر جا بخواهم میآید و قبلاً " هم بمنزل من آمده و برای تأیید مطلب که افشار طوس باو اطمینان دارد گفت یکی دو روز دیگر بعد از ظهر با او ملاقاتی دارم در محلی که تنها آنجا خواهد آمد. نشانی که داد مقابل منزل سرتیب منزله بود و فرار شد که در آن روز بمنزل منزله برویم و جریان را به بنیم و در روز موعود در حدود ساعت  $1\frac{1}{2}$  بعد از ظهر همگی بمنزل منزله رفتیم خطیبی هم آنجا آمد و قریب نیم ساعت با ما بود و از پنجره خانه مقابل را نشان داد و گفت بآن خانه میروم و افشار طوس هم آنجا میآید شما از پشت شیشه نگاه کنید تا مطمئن شوید و خودش از منزل منزله بیرون رفت و پس از چند قدم بالا و پائین رفتن در خیابان دم

آن منزل ایستاد و سپس داخل شد چند دقیقه بعد هم افشار طوس با یک جیب بهمان خانه وارد شد و دیگر خروج آنها را من ندیدم . یکی دو روز بعد هنگام شب باز هم منزل خطیبی رفتیم و موضوع مورد مذاکره واقع شد که این مرتبه باز خطیبی افشار طوس را بهخانه خود دعوت کند و علت دعوت را هم اینطور بیان کرد که چون افشار طوس میخواهد مابین آقای نخست وزیر و دکتر بقائی واسطه شود که بقائی دست از مخالفت بردارد قرار شد وسایل و افراد لازم برای اجرای عمل تهیه شود و جلسه دیگر برای کار حاضر شویم - در جلسه دیگر که دو سه روز بعد بود همه حاضر شدند و اشخاصی که باید عمل را انجام دهند یعنی سرگرد بلوچ و یک پهلوان نسبتاً " کوتاه قد و افشار نام و دو نفر بستگان بلوچ هم آنجا آمدند این اشخاص را رفقای ما حاضر کرده بودند و قرار بود همان شب سرتیپ افشار طوس ره‌بوده شود ولی نمیدانم بچه علت و شاید بواسطه تلفنی که خطیبی کرد و عذر خواست سرتیپ افشار طوس نیامد و گفتند عمل غافل‌گیری تعریف شود سرتیپ مزینی را روی صندلی نشانند و اشخاص عامل که در اطاق دیگر بودند بکمربند وارد اطاق سالن شده دهان و دست او را گرفتند .

آن شب اثاثیه و لوازم کار از قبیل دستمال های متعدد و مقداری طناب در آنجا آورده بودند و یک پوستین هم بود که تمام را در یک چادر شب پیچیده بودند و وقتی که از آنجا میرفتیم این لوازم مثل رختخواب بسته شده با یک کیف دستی دکتر منزله در منزل خطیبی ماند ، گویا شب جمعه بود ، دوباره روز دوشنبه که قرار بود عمل انجام شود با آنجا رفتیم و قرار بود ساعت ۹ سرتیپ افشار طوس بمنزل خطیبی بیاید و قبلاً " هم مذاکره شد که ممکن است اطراف منزل مامورین انتظامی با آگاهی وجود داشته باشند و خطیبی اطعینان داد که من دست دارم و تمام موانع را بر طرف کرده‌ام بطوری که قبل از ساعت ۹ احدی در کوچه نخواهد بود و در این مورد آنچه بهاد دارم تلفنی هم با او شد

که او بما گفت همه چیز روبراه است و مامورین رفته‌اند ما در اطاق مجاور و راهرو خانه قرار گرفتیم و قدری بعد از ۹ سرتیپ افشار طوس وارد خانه شد و تا حدود ساعت ده با خطیبی مشغول مذاکره بودند که نوکر خطیبی طبق قرار قبلی به راهرو آمد و گفت بفرمائید که در این موقع کسانی که مامور کار بودند غفلتا" وارد سالن شده و صدای تاپ و تویی شنیده شد. وقتی که من سالن رفتم او را دست و پا و دهن بسته و بهوش روی زمین دیدم بعد از چند دقیقه که خطیبی گویا از وضعیت خیابان اطمینان حاصل کرد گفت حالا ممکن است بیرون سرتیپ افشار طوس را آن چند نفر بلند کرده به بیرون بردند وقتی که من از خانه بیرون رفتم آنها رفته بودند منم بسرعت از خانه بیرون رفتم و در خیابان خیام با اتومبیل مزینی رسیدیم و سوار شده یک سر از شهر خارج و جلوی باغهای تلو توقف کردیم اتومبیل حامل سرتیپ افشار طوس قبل از ما بآنجا رسیده بود و بیک جاده فرعی که قریب صد قدم در داخل دره بود رفته بود. پیاده شدیم وقتی که من بآنجا رسیدم دیدم که افشار طوس را روی یک اسب گذاشته و یک نفر هم پشت سر او روی اسب سوار شده، اسب دیگر را هم یک نفر دیگر سوار شده و سرگرد بلوچ و یک نفر دیگر که بعدها فهمیدم اسمش عباس است پیاده براه افتادند و از جوی کوچکی که آب داشت گذشته روانه تپه شدند من برفقا گفتم زودتر برویم که من حال درستی ندارم و در تاریکی دوباره بجاده برگشته با اتومبیل مزینی بشهر آمدیم.

فردای آن روز هم سرتیپ مزینی اوائل شب با مقداری خوراکی بمحل رفته بود که برای آنها ببرد روز چهارشنبه نظرم نیست کدام یک از رفقا گفت برای ملاقات دکتر بقائی برویم وقت ظهر بود که آنجا رفتیم خود دکتر نبود ولی خطیبی آنجا بود و صحبت میکرد که اگر افشار طوس را مامورین پهدا کنند برای همه ماها بد میشود و باید دستور بدهیم او را از بین ببرند و اظهار کرد که دکتر بقائی هم موافق است

پس از ساعتی دکتر بقائی به‌خانه آمد و ضمن مذاکرات، دکتر منزله از او سؤال کرد که خطیبی این‌طور اظهار میکند آیا شما هم با این عمل موافقید؟ دکتر بقائی علاوه بر تصدیق تأیید هم کرد که چون نگاهداری سرتیپ افشار طوس مشکل است این بهترین راه می‌باشد بهار هم با دکتر بقائی صرف شد بعد از آنکه از آنجا بیرون آمدیم قرار شد مزینی دوباره مقداری خوار بار بگیرد و برای آنها که در تپه‌ها بودند ببرند و مدتی هم مذاکره شد که بهتر است بجای از بین بردن سرتیپ افشار طوس او را از محلی که هست به نقطه امن تری انتقال بدهند و مزینی اظهار کرد در آن اطراف چنین محلی نیست معینا سعی میکنم اگر باشد و پیدا شود منتقل کنیم - ضمناً این را هم بدانید که بعد از ظهر روز چهارشنبه که منزل دکتر بقائی بودیم چون صحبت از تفتیش خانه‌های خیابان خانقاه میان آمد دکتر بقائی به خطیبی اظهار کرد شما خوب نگردید که منزل خودتان نمائید و نبودن شما در خانه باعث اتهام شما میشود و توصیه کرد که خطیبی برای رفع سوء ظن فوراً بمنزلش برود و خطیبی جواب داد چون افکارم خیلی درهم است و مشوش هستم میترسم اگر بروم نتوانم جواب صحیح بدهم دو سه ساعتی میمانم تا حواسم جمع شود و خود را حاضر کنم و عصری بیروم بهر حال فروب مزینی با خواربار به تلوزفت و قرار شد که من و منزله برای برگرداندن مزینی ساعت ده شب به تلو برویم و بنا بر این من و منزله از ساعت ۷ قدری در شهر رفتیم و سپس سوار شده با اتومبیل منزله برانندگی راننده مزینی و قدری خوار بار که منزله گرفته بود راه افتادیم بقیه خانه زرد بند رفته و آنجا توقف کردیم و بعد از صرف غذا ساعت ده به تلو برگشتیم که بعد از چند دقیقه مزینی در حالی که خیلی خسته بود عرق کرده بود از اسب پیاده و نزد ما آمد و با هم بشهر برگشتیم - در مورد ارتباط افسران بازنشسته با خطیبی سرتیپ یا ایندر نوشته است که ( ظاهراً سرتیپ زاهدی ارتباط تلفنی با خطیبی و بقائی داشته و هر دفعه هم سرتیپ زاهدی بما اطلاع

میداد که به ملاقات آنها برویم) و راجع به تعداد افرادی که فرار بود دستگیر شوند نوشته است هر یک از عوامل مینویسد ( آنچه بخاطر دارم در روزهای پیش این طور قرار بود که اول بهلوان وارد اطاق شده دست و دهان او را بگیرد و پشت سر او به ترتیب افشار و نوکر بلوچ و خود بلوچ بمانند و دست و پا و دهان او را به بندند و چهار نفر افسران، یعنی ماها کاری نداشتیم غیر از اینکه دکتر باو مرفین بزند و دکتر میگفت چون من قسم خورده‌ام نمیتوانم آمبول بی مورد بزنم من حاضر میکنم یکی از شماها بزنید و من نفهمیدم که در آن دم آخر دکتر یا مزینی یا افشار کدام یک آن را تزریق کرده بود. اثر را هم دکتر بدست گویا بلوچ داد که او دستمال اتری را جلوی بینی او گرفت یا شاید کسی دیگر، زیرا تمام این عملیات بسرعت اجراء شده بود و من وقتی وارد سالن شدم او را بسته روی زمین دیدم) و راجع به مدت نگهداری رئیس شهربانی نوشته است ( اینطور گفتم میشد که دو روز پس از رهودن رئیس شهربانی موفق برهودن رئیس ستاد خواهیم شد و با این ترتیب بلافاصله دولت با مانورهای سیاسی آقایان مجبور با استعفاء خواهد شد و آنها را آزاد میکنیم که با این ترتیب حداکثر پنج و شش روز بیشتر نخواهد شد) راجع با انتخاب سرگرد بلوچ نوشته ( بلوچ همیشه میگفت من اهل رندو خورد و کشتن و رهودن و غیره هستم) (( البته قبل از قضایا)) و میگفت هر وقت کار کتک زدن یا کشتن باشد من حاضریم این بود که وقتی موضوع رهودن رئیس شهربانی را خطیبی پیشنهاد کرد همه متوجه بلوچ شدند.)

راجع بوسیله جلب اعتماد افشار طوس نوشته است ( خطیبی میگفت که از لحاظ ارتباط بین دولت و آقای دکتر بقاشی و حزب زحمتکشان رئیس شهربانی با او مذاکراتی کرده و چون احتیاج بادامه این مذاکرات و توافق حزب هست رئیس شهربانی نهایت میل را دارد که با او مذاکرات را ادامه دهد و میگفت هر جا بخوایم او خواهد آمد).

و راجع به تصمیم قتل تیمسار افشار طوس نوشته ( بطوری که قبلاً " عرض شد این تصمیم در منزل دکتر بقاشی و با پیشنهاد خطیبی گرفته شده بود و چون مزینی تنها کسی بود که راه را میدانست و با بلوچ ارتباط پیدا میکرد او رفت ) و راجع به مخارج تهیه وسایل نوشته است ( چند نفر از افسران هر یک مقداری پول از سابق داده بودند که خود من هم پانصد تومان داده بودم و پولها نزد دکتر منزله بود خرج ها را از قبیل چاپ اعلامیه و غیره منمود ) .

## خلاصه اظهارات و اعترافات سرگرد بلوچ قرائی بخط خودش

پس از قید مقدماتی . . . . همانطور که عرض کردم از منزل سرهنگ شفقی که حرکت کردیم بانفای تیمسار دکتر منزله و پهلوان \* رفتیم منزل یک نفر در خیابان صفی علیشاه بنام آقای حسین خطیبی ، گفتند یک نفر از وکیل‌های مجلس می‌آید وقتی که از ساعت معین که ۱۵ بعد از ظهر بود گذشت وکیل نیامد گفتند تمرین کنیم ، مزینی روی مبل پشت بدر نشست پهلوان حمله کرد و افشار و احمد او را گرفتند برای منجم قرار بود یک گلت بیاورند که برای شبهای بعد آوردند و شب دوم هم آمدیم مثل شب دیگر وکیل نیامد . شب سوم بجای وکیل مجلس ، یک نفر سرتیب آمد که پس از گرفتن معلوم شد تیمسار افشار طوس است ، او را گرفتند و بستند به طناب ، اول پهلوان وارد شد بعد از او افشار و بعد که افشار و احمد ایشانرا با طناب بستند دکتر منزله هم آمبول را آورد و تزریق کرد و اثر هم روی دماغ ایشان ریخت و بقیه سرتیب‌ها که در منزل بودند مزینی ، باپندر - زاهدی با من و بقیه شروع به بستن کردند ، شهریار و پهلوان از منزل خارج شدند مرحوم افشار طوس را با یک اتومبیل که پنتیاک بود بردند بیخارج از طهران و در این اتومبیل بنده ، افشار و احمد ، و تیمسار افشار طوس و یک نفر آقا که ماشین را میراند بود ، بعد از دوراهی لشکرک قبل از ۲ راس اسب آماده بود مرحوم افشار طوس را

سوار یک اسب کردند با احمد، من پیاده، افشار سوار اسب و در این موقع یک تفنگ پنج تیر هم از اتومبیل خارج کردند و بمن دادند قبلاً هم یک کلت داده بودند که نوری اناشیه منزل حسین خطیبی بود تا باتفاق همان آدمی که راه را بلد بود رفتیم بغار، شب تا صبح در غار بودیم روز دیگر غروب یکعبده آمدند بغار که من از میان آنها سرتیپ مزینی را شناختم - باز مجدداً رفتند فردا صبح روز دیگر غذا جلو خورشت و شیرینی و کره و ماست راه بلد آورد. شب سوم ساعت ۶ یا ۷ یکعبده آمدند که عباس و مزینی را من شناختم مزینی گفت دستور دارم که بایستی افشار طوس کشته شود چون ممکن است بفهمند، برگشتم با احمد و افشار گفتم آنها ایشان را آوردند از غار پائین و با طناب کشتند یک سر طناب دست احمد و یک سر طناب را افشار گرفت و عباس هم آمد که لوازمات را برداشته و در کار آنها شرکت کند البته قرار این بود که عباس پس از رساندن اشخاص سوار بجاده یا ده یا هر کجا که میخواهند بروند برساند و برگردد - در این ضمن اینها کار خود را کردند و مشغول کردن محل دفن شدند و پس از دفن کردن همگی بسمت تهران حرکت کردیم.

وسایل کار را دکتر منزله آورده بود. اسلحه کلت را در منزل خطیبی بمن دادند تفنگ را در موقع پیاده شدن از اتومبیل دادند و راجع به محل مخفی کردن قبلاً "تیمسارها آن محل را کشف کرده بودند و حسین خطیبی هم میدانسته که محل مخفی کردن کجا است برای اینکه در منزل با هم صحبت محل مخفی کردن را میکردند بعد از آنکه کار تیمسار افشار طوس تمام شد عباس که راه بلد ماها بود ماها را از بیراهه آورد که اسم آنجا را نمیدانم آمدیم شبانه بجاده لشکرک و صبح با اتومبیل آمدیم، افشار پیاده جلو آمد عباس اسلحهها را برگرداند من و احمد هم با اتومبیل آمدیم بتهران. من مستقیماً "آدم منزل شقی - شقی منزل نبود نزدیک ظهر آمد احمد هم رفت پیش بچه‌هایم که برایم لباس



بیاورد بعد از ظهر تیمسار بایندر آمد منزل شغلی که سؤال کند من هستم یا خیر، بعد شب قرار شد مراجعت نمایند شب مراجعت کردند و با بنده رفتیم منزل یک نفر بنام حسین بنده که شب آنجا بودم صبح روز دوم یکشنبه باشد سمت قزوین حرکت کردم و از آنجا هم همانطور که قبلاً نوشتم رفتم به رودبار قزوین کلاسه عمارت متعلق به آقای رشوند که جریان دستگیری خود را نوشته‌ام.

در خصوص وعده که برای ارتکاب این جنایت سرگرد بلوچ داده بودند مشارالیه مینویسد:

( قرار بر این شد پس از تغییر کابینه هر شغلی را که بخواهم بدهند و شغلی را که من می‌خواستم تعیین نشده بود ولی قول داده بودند هر شغلی را که بخواهم بدهند از قبیل ریاست ژاندارمری کل کشور - کابینه را با آقای خطیبی صحبت کرده بودند که او و افراد کاملاً از جریان مطلع هستند ولی من میدانستم که صحبت آقای دکتر بقائی دائماً در همان منزل بود سایر امراء باین ترتیب بود دکتر منزله وزیر بهداری مزینبی رئیس ستاد ارتش - بایندر با وزیر دفاع ملی یا وزارت دیگر و سرتیپ زاهدی هم جزو کابینه بود و خلاصه بقیه امراء هم که بارنشسته هستند جزء کابینه بودند - این مسومات من در منزل خطیبی بود، در خصوص علت دستگیری تیمسار افشار طوس مینویسد:

( برای این تیمسار افشار طوس را گرفتند که تشنجی در مملکت تولید شده در نتیجه کابینه ساقط شود بعد از افشار طوس آقای دکتر فاطمی - تیمسار ریاحی - آقای دکتر معظی - دکتر شایگان - مهندس زیرک زاده - تیمسار معاون وزارت دفاع ملی یعنی تیمسار مهنا این اشخاص را دستگیر نمایند.

در جواب سؤال اینکه علت دستگیری تیمسار افشار طوس بعد از بردن تیمسار فغید، حسین خطیبی بکجارت سرگرد بلوچ مینویسد:

( به‌گفت میروم جریان دستگیری تیمسار را بدکتر بقائی اطلاع

بدهم) .

در جواب سؤال اینکه چگونه حسین خطیبی اعتماد افشار طوس را بخود جلب کرده بود سرگرد بلوچ نوشته است:

( میگفت که چون تیمسار افشار طوس با دکتر بقاشی رفیق است و با دکتر قرار گذاشتند منزل من می‌آید . )

در جواب سؤال اینکه دستور کشتن افشار طوس را کی داد نوشته است:

( با همان نوکر که امش عباس است روز قبل یکعده آمدند که سرتیب مزینی برای ملاقات افشار طوس آمد ولی روز بعد یکعده درناریکی بودند که من نفهمیدم بدرستی که چه اشخاصی هستند ولی تیمسار مزینی جلو بودند و این دستور را صادر کردند . )

## خلاصه اظهارات و اقراریه احمد بلوچ نوکر سرگرد بلوچ قرائی

ساعت ۷ بعد از ظهر آن شب از منزلی که سرتیپ را گرفته آمدند عقب سرگرد فریدون بلوچ قرائی، خود سرگرد نبود رفته بود به سینما من بآن شخص گفتم رفته است سینما، آن شخص بمن گفت قرار بوده است که بلوچ بیاید منزلی که سرتیپ را گرفته اند و سرگرد بلوچ هم قبلاً بمن گفته بود هر کس سراغ من آمد بگو رفته سینما، افشار از یکساعت بغروب در منزل ما بود من خودم آشپزی میکردم همانطور برنج سر بار بود و آن شخص که پیغام آورده بود موی سرش کمی سفید بود و لباس او دارای راه سفید بود افشار را برد و در موقع خروج از منزل افشار مرا هم با خودشان بردند بمنزلی که سرتیپ را گرفته نیم ساعت من و افشار همین پهلوان با چند تا سرتیپ که قبلاً آنجا بودند در منزلی که سرتیپ را گرفته بودیم در منزل افشار یک کارت برای سرگرد بلوچ نوشت که وقتی بخانه آمد کارت را بخواند و بآنجا بیاید، بعد ساعت ۹ بود که سرتیپ که او را گرفته آمد سرگرد بلوچ از سینما مراجعت و کارت افشار را خوانده بود با پسر برادرش شهریار خان آمدند بآن منزل، بعد از آمدن سرگرد بلوچ و شهریار خان، چند دقیقه طول کشید که سرتیپ آمد، درب منزل را یک جوان لاغر عینکی که در منزل حسین خطیبی بود باز کرد، سرتیپ از پله ها بالا آمد توی اطاتی که هیچکس نبود درب اطاق را صاحب منزل برای سرتیپ باز کرد من و همه اشخاص که آنجا بودند در یک اطاق عقب همان اطاق نشسته بودیم سرتیپ با صاحب منزل

دو نفری بدون حضور ما نیم ساعت صحبت کردند صاحب منزل بیرون آمد و باطاق ما وارد شد و با سرگرد بلوچ و سرتیپ لافره که میگویند سرتیپ مزینی است و هفت تیر در دست داشت صحبت کرد و گفت الان وقتش است و آن سرتیپ که کشته شد روی صندلی پشت درب اطاق ما داخل اطاق نشسته بود، درب اطاق را سرتیپ مزینی باز کرد. جوان پهلوان آمد توی اطاق سرتیپ را گرفت افشار هم دست او را گرفت و افشار جیب های آن سرتیپ را بازدید کرد که اسلحه نداشته باشد سرگرد بلوچ با شهریار خان پسر برادرش دست و پایی او را بستند باطناب سفید که قبلاً آورده بودند آنجا بعد یک شیشه دوائی آن دکتر عینکی کلفت چاق که آن شب مینک نداشت و سه شب پیش او را با عینک دیده بودم گذاشت نزدیک دماغ آن سرتیپ و منم با همه ایشان بودم و میدیدم و آن دکتر هم یک سوزن زد دست سرتیپ بدست راست به بازوی او، سرگرد بلوچ دست او را گرفته بود تا دکتر سوزن زد، بعد آن سرتیپ که او را کشتند بیهوش شد بعد او را بستند توی پتوی سربازی و ما را سوار ماشین کردند و خود صاحب منزل آمد درب منزل را باز کرد و ما را یکی یکی برد توی ماشین سوار کرد و در ماشین من بودم و افشار و سرگرد بلوچ و شوهر با آن سرتیپ که لای پتو بود در یک ماشین مشکی رنگ سواری سوار شدیم و سرتیپ مزینی و سرتیپ منز و با آن دکتر و دیگران سوار ماشین دیگر شدند و جوان پهلوان را نگذاشتند بیاید. سرگرد بلوچ گفت ما راه را بلد نیستیم سرتیپ مزینی گفت ما پشت سر شما می آیم از شهر خارج شدیم و خیلی رفتیم درجائی که یک باغ بود و رودخانه داشت همانجا پیاده شدند و تا اسب کدخدای ده آورده بود آنجا منتظر بود بعد بن گفتند سوار اسب شو سوار شدم اسب کهر بود سرتیپ که لای پتو پیچیده بود افشار و کدخدا و بلوچ گذاشتند جلوی من و کدخدا جلو اسب را گرفت و یک اسب را هم افشار سوار شد و سرگرد پیاده بود راه افتادیم قدری همراه رفتیم سرگرد خمسته شد یک

تپه سرازیر شدیم سرتیپ را از جلو اسب من برداشتند و گذاشتند روی اسب که افشار سوار بود و تا دم غار که او را پاشین آوردیم بتو را پهن کردند و سرتیپ را که تازه بهوش آمده بود گذاشتند روی بتو و چراغ قوه دستی هم داشتند و سرتیپ که بهوش آمد گفت دستهایم درد میکند دست او را باز کردند و پاهای او را هم باز کردند ولی بازوهای او را بستند. آن شب غذا نبود و کدخدا اسبها را برد صبح پنج شش تا تخم مرغ و نان و چائی آورد من چائی درست کردم آوردم جلو سرتیپ با دو تخم مرغ یکی از تخم مرغها را خورد ولی نان نخورد، آن شب من و سرگرد بلوچ و افشار در فار پهلوی سرتیپ بودیم. بعد از ظهر کدخدا آمد سرگرد را صدا کرد و سرگرد رفت با سرتیپ مزینتی که آمده بود صحبت کرد بعد برگشت، من چائی درست کردم و کدخدا دو جعبه شیرینی با پلو و قند و جای و نان آورده بود چائی پیش سرتیپ بردم که دو استکان چای خورد و دو تا شیرینی خورد بعد سرتیپ بمن گفت شاش دارم چون دستور داده بودند که حق غارچ شدن از غار ندارد من حقه حلبی که همراه دادم ادرار کرد بردم ریختم بیرون و سرتیپ دست بسته نشسته بود. سرگرد بلوچ از سرتیپ پرسید چرا ترا گرفته اند سرتیپ جواب داد من کاری نکرده ام سرگرد بلوچ گفت میگویند تو مردم را به کشتن داده ای و با دکتر بقائی بد کرده ای، سرتیپ گفت من کاری نکرده ام از قول من بدکتر بقائی بگوئید من بتو بد نکرده ام هر از دلی داشتم بتو میگفتم چرا مرا باین روز انداختی، صحبت آنها روز دوم همین بود. بعد کدخدا شام برای ما آورد سرتیپ شام نخورد یک فنجان چای خورد دیگر با بلوچ صحبت نکرد ضمناً "سرتیپ به بلوچ مصر گفته بود چقدر از من میگیرید که صدمه بمن نزنید سرگرد بلوچ گفت چقدر میدهی سرتیپ گفت چهار هزار تومان در منزل موجود دارم مینویسم خانم برای شما بفرستد سرگرد گفت ما پول از تو نمیخواهیم و بتو صدمه نخواهیم زد همان جور که ترا آورده ایم میبریم بشهر هر دستوری

از شهر بماند همان دستور را اجراء میکنیم بعد سرگرد بلوچ بمرتیب گلت دست و پای تو باز است مبادا فرار کنی که ترا باهفت تیر میزنم خودت را بگشتن نده سرتیب گفت نه بچه نیستم میدانم اگر فرار کنم گشته میشوم . بعد خوابیدند تا شب سوم که میخواستند او را بکشند بلوچ بمرتیب گفت امشب از شهر دستور میآید من و افشار و سرتیب خوابیدیم سرگرد بیدار بود ساعت سه یا چهار از شب رفته سرگرد بلوچ ما را از خواب بیدار کرد و گفت اسبها را آورده اند پاشید اسبها را جمع کنید میخواهیم برویم شهر، بعد از اینکه اسبها را جمع کردیم سرتیب را سرگرد گرفت از غار بیرون آورد پائین به همواری که رسیدیم سرگرد بمرتیب گفت بنشین سرتیب نشست روی زمین و سرگرد به افشار گفت بالای سرش بنشین بمنم گفت بیا، رفتم دیدم بیل و کلنگ آنجا است سرگرد بمن گفت گودال بکن گفتم میخواهیم برویم شهر گودال برای چیست گفت چکار داری تو گودال بکن منم گودال کندم و سرگرد رفت و برگشت باز رفت سراغ سرتیب و برگشت گفت گودال کندی گفتم بلی رفت و یک مرتبه دیدم با افشار جنازه سرتیب را آورده اند من بسرگرد گفتم این چکار بود کردی، یک کشیده بمن زد گلت بتوجه بمن دستور داد کمر سرتیب را گرفتم و افشار پاهای او را گرفت و سرگرد سر او را گرفت، گذاشتیم توی گودال میخواستیم خاک روی آن بریزیم که کدخدا هم آمد کمک کرد خاک ریختیم و پوشانیدیم و راه افتادیم نزدیک صبح سر جاده رسیدیم و سرگرد بلوچ هفت تیر در دست داشت داد بکدخدا و گفت مال از باب تو است بهر باو بده بعد سوار اتومبیل شده بشهر آمدیم سرگرد بلوچ رفت منزل سرهنگ شقفی که برادر زن سرگرد است و بمن گفت بشهریار خان بگو لباس و اسبهای مرا بیاورد منزل سرهنگ شقفی ، افشار هم رفت خانه خودش.

در جواب سوال که افشار طوس را چرا کشتند احمد بلوچ گفته

است ( من میدانم فقط سرگرد بلوچ در موقعی که سرتیب زنده بود باو

میگفت مگر تو بدکتر بقائی چکار کردی سرتیپ هم جواب مهاد کاری  
نکرده ام) .





## خلاصه اعترافات صریح هادی افشار قاسملو بخط خودش

بنده گذشته از اینکه کارمند راه آهن هستم صاحب امتیاز و نگارنده روزنامه راهبان خط میباشم اگر روزنامه های بنده را مطالعه فرمائید ملاحظه خواهید فرمود که ابتدا از طرفداران جدی جناب آقای دکتر مصدق بودم و بعداً "بعثت وضع بعضی قوانین مخالف شدم، با آقای سرگرد بلوچ در ۹ اسفند جلوی مجلس آشنا شدم و احساسات شدید شاه دوستی داشته و دارم مرتباً" با بلوچ در تماس بودم تا اینکه حتی روزهایی که مجلس تشکیل میشد با اتفاق ایشان جلو مجلس میرفتیم در نتیجه همین آشنایی با بلوچ صحبت شد و گفتم ما برنامه داریم اگر تو میل داری شرکت کن گفتم منظور از برنامه چیست گفت چون مقام سلطنت را تضعیف کردند و ارتش را میخواهند از بین ببرند پس از این صحبت من گفتم چون بنفع شاه و مملکت است با کمال افتخار حاضرم که هر گونه کمکی که مقدورم باشد بکنم تا یک روز گفت برنامه ما این است که افشارطوس را بگیریم و در محلی مخفی کنیم، من گفتم منظور کشتن که نیست او گفت بهیچوجه هدف ما عالی است تا اینکه من راضی شدم و گفت امشب یک منزلی در خیابان خانقاه است باید برویم آنجا برای ساعت ۷ فرار گذاشتیم و با اتفاق رفتیم در منزل واقع در خانقاه آقای مزینی و منزه و بایندر و یک شخص گردن کلفت که گویا امیر رستمی باشد دهم ضمناً "صاحب منزل که عینک سیاه به چشم داشت که بعداً" فهمیدم آقای خطیبی است البته برنامه در شب اول و دوم اجراء نشد و گفته خبر میدهم تا اینکه در

شب مذکور بلوچ خبر داد و باتفاق شهریار و بلوچ و نوکر بلوچ بحنزل خانقاه رفتیم ، ساعت ۹ افشار طوس آمد بعد از یک ربع خبر دادند همگی بشرح بالا وارد اطاق شدیم و دستهای افشار طوس را بستیم و در حال بیهوشی فوراً در دو ماشین که جلوی درب حاضر بود حمل شد و ضمناً وقتی مشغول صحبت در اطاق بودیم همان شخص گردن کلفت ابتدا چشمهای او را گرفت و بعداً هم باتفاق دست ها و پاهای او را بستیم و سوار ماشین شدیم و بطرف لشکرگ حرکت کردیم و در یک جاده فرعی ماشین ایستاد و همه پیاده شدیم ، ۲ اسب حاضر بطرف ناهلومی که نمیدانم کجا بود بوسیله عباس نام هدایت شدیم بنده شخصاً از رفتن امتناع نمودم بعداً گفتند هر طور هست موافقت کن چون فردا برمیگردیم بنده و بلوچ و احمد ناچاراً رفتیم تا شخص هدایت کننده گفت محل اختفا همین جا است شب را در آنجا ماندیم فردا عصر برای ما عباس غذا آورد و من شخصاً مزینی را دیدم ، گفتم که من خیالم ناراحت است میخواهم بشهر بروم مزینی گفت امشب همه بشهر میرویم در همین موقع که مزینی با من صحبت میکرد بلوچ با دو نفر دیگر قدری دورتر از غار صحبت میکردند البته من آن دو نفر را نشناختم و بعداً مزینی از پهلوی من رفت پهلوی همان دو نفر و بلوچ ، پس از یکساعت بلوچ آمد پهلوی من و احمد شب را خوابیدیم تا صبح شد و عباس پهلوی ما آمد و رفت بالای غار کشیک داد و نزدیک ظهر گفت کار دارم و میروم ، عصر همان روز مجدداً عباس آمد به بلوچ خبر داد که شما را مزینی میخواهد بلوچ رفت مدت یکساعت طول کشید و مراجعت کرد و گفت فرار بر این شد که در شمیران خانه اجاره کنند و افشار طوس را با آنجا ببریم پس از دو سه ساعت که گویا در حدود ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب بود عباس آمد و گفت که مزینی آمده و بلوچ را میخواهد ، بلافاصله بلوچ رفت و نفرها نیمساعت طول کشید و مراجعت کرد بمن و عباس گفت دستور داده اند که او را بکشیم من خدا را گواه میگیرم که به بلوچ اظہار کردم که ممکن

نیست با شما در این کار شرکت کنم و حتی شدیداً " بیک دیگر اعتراض کردیم و بعداً " بلوچ مرا تهدید کرد که اگر با من موافقت نکنی ترا با اسلحه میزنم من در جواب گفتم بمن مربوط نیست بعداً " بلوچ احمد را خواست با تفاق او دستهای افشار طوس را از پشت محکمتر بست و پاهای او را باز کرد که بسمت رودخانه بیاورد ، باز هم من خدا را گواه میگیرم که در تمام این مدت جنگ با وجدان خودم داشته و بسرنوشت شومی که چشم بسته دچارش شده بودم فکر میکردم و تصمیم میگرفتم که از همانجا مراجعت کنم ولی در آنموقع شب راه را بلد نبودم که از آن مرحله خطرناک فرار کنم در هر حال بلوچ و احمد ، افشار طوس را به سمت رودخانه آورده مجدداً " پاهای او را بست یک دستمال توی دهانش گذاشت و با دستمال من محکم روی دهانش بست و طناب بگردن او انداخت و کشیده شد بمن هم بلوچ میگفت که دواى اثر را جلوی دماغش بگیر منبهم از ترسم که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودم برای اینکه زودتر از آن مرحله خطرناک دورشوم موافقت کردم که فقط دستمال دوا را جلوی دماغش بگیرم و عمل بهمین نحو اجرا شد بعداً " احمد در کنار رودخانه گودالی کند و افشار طوس را در گودال گذاشته و پوشیده شد در همین موقع عباس رسید و ما را به کنار جاده هدایت کرد و صبح بکنار جاده گلندوک رسیدیم و فرار بود ماشین مزینی سر ساعت ۸ ما را - بشهر برگرداند تا ساعت ۹ منتظر شدیم ماشین نیامد فوراً " حدس زدیم ممکن است مزینی را گرفته باشند سوار اتومبیل شده بشهر آمدیم .

در خصوص علت آشنائی خود با متهمین دیگر می نویسد ( بنده از ۹ اسفند که تظاهراتی جلوی مجلس میشد و شعارهایی بنفع شاه میدادند با عده ۶ از افسران بازنشسته آشنا شدم پس از خصوصیت با این عده آگاه شدم عده ای که حق آنها تضحیح شده در صد دند که بعنوانین مختلف بکار خودشان برگردند تا اینکه همانطوری که در بالا گفته شد با بلوچ بیشتر صمیمی شدیم تا شب مذکور در منزل حسین خطیبی ، آقایان مزینی و بایندر

و منز و بلوچ، شهریار و احمد و امیر رستمی را دیدم در نزدیک غار آقای عبدالله امیر علائی و یک نفر دیگر که اسمش را نمیدانم دیدم).  
 در خصوص علت رفتن افشار طوس به منزل خطیبی مینویسد ( بطوری که بنده از این جریان استنباط کردم و از زبان خود افشار طوس هم شنیدم که گفت من بخانم گفتم که میروم پهلوی حسین خطیبی و دکتر بقائی و ضمناً "افشار طوس میگفت که من با دکتر بقائی قسم خوردم که باو خیانت نکنم و حتی یک روز امیر موبور معروف که تحت تعقیب شهربانی بود برحسب توصیه دکتر بقائی بمنزل من آمد و من چون به بقائی قول داده بودم او را بشهربانی جلب نکردم و بنده شخصا هم در منزل خطیبی شنیدم که خطیبی تلفوناً " باافشار طوس میگفت که بقائی منتظر شما است).

در خصوص مداخله هر یک از اشخاص در دستگیری مرحوم افشار طوس می نویسد ( در دو شب متوالی که بمنزل خطیبی بمعیت عده نامبرده رفتیم و برنامه اجراء شد و روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ وقتی داخل شدیم باین ترتیب عمل شد:

در اطاق نهار خوری و راهرو جمع شدیم و قرار براین شد که ابتدا مزینی درب را باز کند و امیر رستمی دهان و چشم های افشار طوس را بگیرد و بنده دست راستش و شهریار مامور بستن پا، و بلوچ و احمد مامور بستن دهان و دست بود و خطیبی گفت من از جلو اسلحه میکشم و بهمین نحو اجراء شد و زاهدی و منز و بایندر از در دیگر سالن وارد و همه متفقاً مشغول دستگیری افشار طوس شدند در همین اثناء منز شیشه اترو آمبول آورد و آمبول را که نمیدانم چه بود داد و گفت تزریق کن و تزریق کرد و پنبه اش را هم بلوچ زد).

و در خصوص محل تجمع قبل از رفتن بمنزل خطیبی مینویسد (عصر روزی که بخاطر ندارم چه روزی بود در منزلی واقع در خیابان آرامنه منزل سرهنگ شقی جمع شدیم و در آنجا امیر رستمی که وسایل و طناب

خریداری کرده بود آوردو تا ساعت ۷ در همان منزل بودیم و خبر دادند که باید حرکت کنیم و منزله نشانی خیابان خانقاه را بمن داد و گفت سرکوجه دانشسرا بایستید، من با اتفاق امیر رستمی و احمد که حامل پتو بود با تاکسی بعجل مزبور آمده و ایستادیم و منزله و بلوچ و شهریار با تاکسی دیگر آمده و ما را هدایت بمنزل خطیبی کردند احمد حامل پتو که در رختخواب پیچ بود و شهریار حامل چمدان محتوی طناب و دستمال و بوسیله امیر رستمی تهیه شده بود و پتوها متعلق به بلوچ بود).

در خصوص وعده‌هایی که برای ارتکاب جنایت داده شده مینویسد ( سایرین را اطلاع ندارم چه قرار داشتند و به بنده گفتند که اگر افشار طوس را بگیریم و مخفی کنیم ممکن است صد درصد دولت سقوط کند و تو هم که کارمند دولت هستی اگر کابینه سقوط کند در راه آهن پست مهمی خواهی داشت.

در خصوص سئوالاتی که از افشار طوس میشده نوشته است ( بوسیله من هیچ سئوالی از افشار طوس بعمل نیامد فقط بلوچ از او سئوال کرد که با حسین خطیبی چه مذاکره میکردید افشار هم گفت من نمیتوانم بگویم یا دکتر بقاشی هر دو برای هم قسم خوردیم که بیک دیگر خیانت نکنیم و بلوچ از افشار طوس سئوال کرد که چرا افسران را بازنشسته گردید جواب داد بمن مربوط نیست و افشار طوس اضافه کرد که بعقیده من سرتیب‌ها و سرلشکرها همه زاید هستند و فرهنگها هشتاد درصد و فرهنگ دوم ها هفتاد درصد و سرگردها شصت درصد اضافه هستند و باید از ارتش خارج شوند. باز بلوچ سئوال کرد چه مذاکره با خطیبی داشتی افشار طوس جواب داد که نمیتوانم بگویم .

در خصوص تقاضای افشار طوس دایر باستخلاص خود، افشار نوشته است ( افشار طوس به بلوچ گفت اگر مرا آزاد کنی در حدود پنجهزار تومان مینویسم که در منزل شما بدهند بلوچ در جواب گفت ما پول نمیخواهیم

و شما را هم آزاد خواهیم کرد).

در خصوص اینکه تیمسار افشار طوس دستگیری خود را از ناحیه چه کسانی میدانست افشار نوشته است ( بطوری که از صحبت‌های افشار طوس استنباط کردم فقط بدار و دسته بقاشی مظنون بود و مرتباً " میگفت من برای دکتر بقاشی قسم خوردم که خیانت نکنم و میگفت من بدکتر بقاشی خیانت نکرده‌ام).

## خلاصه اظهارات احمد باقری فرزند نعمت الله اهل کرمان نوکر آقای دکتر بقائی

روز دوشنبه و سه شنبه کسی نهار مهمان نبود ولی روز چهارشنبه هفته قبل، نهار چهار نفر با آقای خطیبی که بمنزل دکتر زیاد می‌آیند بودند آقای دکتر وقتی صبح روز چهارشنبه میخواستند بمجلس بروند من ایستاده بودم بخواهرشان گفتم که بعد از ظهر بگو من سه چهار نفر نهار مهمان دارم آن ساعت مادرش گفت برو بشقابها را از منزل آقای خطیبی بگیر بیاور، آن ساعت چون گفتم کار دارم مادر دکتر گفتند برو بشقابها را از منزل همسایه‌مان بگیر تا بعد از منزل آقای خطیبی بگیر من چهار بشقاب از منزل حاجی آقا همسایه کناریمان رفتم گرفتم بعداً که نهار دادند عصری بشقابها را بمن دادند و گفتند برو بده منزل حاجی آقا و پنج تومان هم پول دادند که بروم کره و پنیر از بیرون بخرم و چون چند روز بیشتر توی دویا سه بشقاب سمنو برای منزل خطیبی داده بودند بمن گفتند برو آن بشقابها را هم از منزل خطیبی بگیر من رفتم درب منزل آقای خطیبی زنگ زدم یک گروه‌بان از تو آمد در را باز کرد مرا بردند داخل خانه و بعد دستگیرم کردند من مهمانها را نشناختم آقای خطیبی می‌شناخت تقریباً "ظهر یا یک بعد از ظهر بود که آمدند با آقا نهار خوردند تقریباً ۲/۵ یا ۳ بعد از ظهر با آقای خطیبی رفتند و آقای دکتر بقائی در منزل ماند.

## اظہارات دکترا خلیل صالح نیا مدیر داروخانه صالح نیا

طبق اظهار آقای دکتر خلیل صالح نیا شغل داروساز مدیر داروخانه صالح نیا و طبق حکایت دفتر رسمی پلمپ شده او در حدود پانزده یا شانزده روز قبل آقای دکتر منزہ بدون دادن نسخه دو عدد آمپول مرفین و یک شیشه اترو و یک بسته پنہ از داروخانه مزبور خریدہ و علی الحساب - ۳۵/ رہالہایتہہا آن دادہ است و موقع خواستن نسخه گفتہ است کاقد مارک دار ہمراہ ندارم نسخه را بعداً " مہرستم .



## بازجویی از نصرت جهان قاه شوfer سرنیپ مزینی

۳۲/۲/۵

س - هویت خود را با تفهیم تبصره‌های ماده ۱۲۵ اصول محاکمات جزا بیان کنید .

ج - نصرت فرزند علی شهرت جهان‌قاه اهل تهران ساکن خیابان آمل منزل استاد اصغر آهنگر شغل راننده سر رشته داری ارتش بی سواد عیال و اولاد مسلمان تبعه ایران بدون سابقه کیفری .

س - شما چه مدت است شوfer سرنیپ مزینی هستید؟

ج - من روزها مبروم اداره سر رشته داری ارتش و از وقتی بازنشسته شده و به من کمک میکرد بعد از ظهرها میرفتم سر ماشین ایشان کار میکردم .

س - شما جریان فعالیت سرنیپ مزینی و همکاران ایشان را در مدت بیست روز پیش تا کنون و رفت و آمد ایشان را به خیابان خانقاه منزل خطیبی شرح دهید .

ج - تقریبا " ده شب پیش رفتیم با ماشین شورلت مزینی تا وسطهای خیابان شمالی جنوبی که میخورد به خیابان خانقاه و خیابان هدایت نگه‌داشتم و مزینی میرفت به خیابان خانقاه ساعت ۱۱ تقریبا " بر میگشت و هر شب همین کار را میکردیم تا پیش از دوشنبه که این وقایع اتفاق بیفتد تا روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ ساعت ۹ بعد از ظهر مزینی را بردم همانجا پیاده کردم تا ساعت ۱۰<sup>۳</sup> آنوقت دیدم یک پنتیاک آمد از پائین از خانقاه بطرف بالا بسرعت رد شد و بعد تبحسار سرنیپ منزله

و تیمسار بایندر و تیمسار نصرالله زاهدی و سرتیپ مزینی آمدند سوار ماشین شورلت مزینی شدند گفتند برو دنبالش برو ماشین پنتیاک که دنبالش رفتیم طرف جاده اوشان تا پائین گردنه کوچک گفتم بایست، ایستادم، پنتیاک رفت پائین تپه و دیده نمی شد و بایندر و منز و مزینی و زاهدی پیاده شدند و بطرف پنتیاک رفتند بعد از ۲۰ دقیقه برگشتند همه برگشتیم شهرو بایندر و زاهدی با پنتیاک رفتند طرف شهر و منز و مزینی با ماشین من همی شورلت آمدیم شهر مزینی را دروازه شمیران پیاده کردم و منز را پائین مجسمه شاهرضا نوی سی منری پیاده کردم و چون مزینی گفته بود فردا یعنی سه شنبه ۲۲/۲/۱ بمن سریزن به منزل خودشان و من بعد از پیاده کردن منز رفتیم منزل خودمان و صبح هم رفتیم اداره ماشین را گذاشتم همانطور توی گاراژ پهلوی خانه خودم تا بعد از ظهر که آمدم و ماشین را بردم منزل تیمسار مزینی که ایشان بودند من ایستادم تا یک ماشین سواری یک دره باربنددار آبی روشن آمد که در آن مزینی و دو نفر دیگر نشسته بودند و مزینی بمن گفت در ب ماشین خودت را ببند با ما بیا مرا سوار کردند جلوی ماشین رفتیم همان جایی که شب قبل رفته بودیم در تلو اما یک قدری بالاتر ایستادند و بمن گفتند اینجا بمان و خودشان گونی محتوی خوراکی نان و نمد و چاشنی که خودشان گفتند گذاشتند توی صندوق عقب گفتند یک نمر می آید بده باو بیاورد بعد از یک ساعتی یک پسر آمد که دهاتی بود گونی را گرفت و رفت تقریباً ساعت ۸/۵ بعد از ظهر بود که مزینی و آن دو نفر شخصی برگشته و آمدیم تهران من را جلوی منزل مزینی پیاده کردند گفتند برو فردا یعنی چهارشنبه ۲۲/۲/۲ بعد از ظهر بیا من هم روز چهارشنبه بعد از ظهر رفتیم با ماشین منزل مزینی و در حدود ساعت ۷ یک بیوک مشکی سیستم ۴۷ یا ۴۸ که متعلق به منز است آمد که شوهرش ماشین را گذاشت و رفت، سرتیپ مزینی از منزل خارج شد و تنها پیاده رفت گفت تو با تیمسار منز و بایندر که در